

نگاهی به طرح تشکل کارگری به مثابه جنبش اجتماعی علیه سرمایه‌داری!

حشمت محسنی

در یک نگاه اجمالی به طرح‌های سازمان‌یابی معطوف به جنبش کارگری می‌توان آن‌ها را به چهار رده تقسیم کرد. از این طرح‌ها دو تای آن‌ها از طرف جناح‌های حاکمیت ارائه شده و دو تای دیگر مستقل از حاکمیت و توسط مدافعان جنبش کارگری مطرح شده است. این طرح‌ها عبارت‌اند:

1- روی آوری به سیاست صنفی: خانه کارگر و نهادهای وابسته به آن که پس از دو خرداد تا حد معینی دچار بحران هویت شده بودند به تجدید آرایش خود پرداخته و به سیاست صنفی، کم رنگ کردن خصلت ایدئولوژیک فعالیت خود روی آورده‌اند. اینان نماینده رژیم اسلامی نزد کارگران هستند و سیاست‌های رژیم را متناسب با شرایط مبارزه در میان آن‌ها به پیش می‌برند.

2- روی آوری به انجمن‌های صنفی: نهادهای کارگری وابسته به اصلاح‌طلبان نظیر برخی انجمن‌های صنفی با خانه کارگر نه به خاطر استقلال تشکلهای کارگری از دولت بلکه به خاطر منافع جناح خود در تضاد قرار دارند و به فعالیت در میان کارگران می‌پردازند. این گرایش می‌خواهد در نزد نهادهای بین‌المللی چهره مقبولتری از خود نشان دهد بنابراین انجمن‌های صنفی مصرح در قانون کار را تبلیغ می‌کند.

3- طرفداران جنبش مستقل کارگری که نه تنها استقلال تشکل از دولت را نمایندگی می‌کنند و خواهان عدم مداخله نهادهای کارگری رژیم هستند

حشمت محسنی

بلکه استقلال از احزاب را هم طرح می‌کنند. این گرایش اتحادیه‌ها و سندیکاهای کارگری را تبلیغ می‌کنند.

4- طرفداران تشکل کارگری به مثابه جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه‌داری.

این 4 گرایش را می‌توان اصلی‌ترین جریان‌های تلقی کرد که سیاست‌های معینی را در میان طبقه کارگر تبلیغ می‌کنند.

من در نوشته‌های دیگری ماهیت تجدید آرایش خانه کارگر و شیوه برخورد به انجمن‌های صنفی را مورد بررسی قرار داده‌ام. در این نوشته قصد دارم نظریه تشکل کارگری به مثابه جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه‌داری را مورد بررسی قرار دهم. پس بگذارید ببینیم مبنا و مشخصات این نوع تشکل کدام است؟

مشخصات تشکل کارگری به مثابه

جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه‌داری

تزه‌ای که تحت عنوان "تشکل کارگری به مثابه جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه‌داری" اساساً توسط آقای حکیمی فرموله شده در سه سند توضیح و تشریح شده است. این سه سند عبارت‌اند از تزهایی که در روز اول ماه مه سال 1382 در کرج قرائت شد، دومین سند مقاله‌ای است به نام «سندیکا بی بدیل نیست» که در روزنامه شرق انتشار یافته و بالاخره متن سخنرانی آقای حکیمی در پالتاک که بعداً به صورت نوشته انتشار یافته است. آقای حکیمی البته تنها مدافع تشکل مورد نظر

نیست بلکه آقای مراد عظیمی نیز در نوشته‌ای تحت عنوان "تشکل فراگیر ضد سرمایه‌داری و شیوه‌ها" از این طرح سازمان‌یابی دفاع کرده است. من در این نوشته البته به اسناد آقای حکیمی مراجعه کرده‌ام و فکر می‌کنم بررسی آنها به نحوی نقد نوشته آقای عظیمی نیز محسوب شود. مشخصات تشکل کارگری بر طبق این اسناد تا آنجا که من فهمیده‌ام به قرار زیر است:

الف: این تشکل یک تشکل موقت نیست بلکه بر عکس به قول آقای حکیمی "منظور من از تشکل، سازمان غیر حزبی و دائمی طبقه کارگر است". (1) یعنی با شوراهای انقلابی کارگران فرق دارد و چیزی شبیه شوراهای کنترل در مقطع انقلاب ایران است. آقای حکیمی در برابر این نظر که "شورا تشکل دائمی کارگران نیست و فقط در دوران انقلاب به وجود می‌آید و نه در هر شرایطی" می‌گوید: "در مقابل این پاسخ باید گفت آن نوع سازمان کارگری که فقط در اوضاع انقلابی به وجود آمد شورای انقلابی کارگران برای کسب قدرت است و نه آنچه در مقطع انقلاب ایران نام "شورا" به خود گرفت. بی‌شک، شوراهای کارگری اوایل انقلاب ایران خصلت ضد سرمایه‌داری داشتند. بارزترین نمونه این خصلت، کنترل کارگران بر تولید و توزیع بود. اهداف آنها به هیچ وجه کسب قدرت سیاسی نبود. بنابراین، نفس‌پیدایش این نوع تشکل در ایران نشان می‌دهد که تشکل کارگری می‌تواند ضد سرمایه‌داری باشد اما هدف آن نه مقطعی و برای کسب قدرت سیاسی بلکه مبارزه دائمی با سرمایه‌داری باشد. یا دست کم هدف اولیه آن کسب قدرت سیاسی نباشد". (2)

7

حشمت حسنی

ب- فلسفه وجودی این تشکل از "خاستگاه کارگران در مبارزه طبقاتی" و "به علت وجود تضاد عینی کار و سرمایه" استنتاج شده است. آقای حکیمی در پیوند با این مسأله می‌گوید «مبنای عینی این تشکل جنبش اجتماعی طبقه کارگر است که خاستگاه آن مبارزه طبقاتی کارگران به علت وجود تضاد عینی بین کار و سرمایه است. سرمایه، مستقل از آگاهی، خواست و اراده این یا آن فرد و جریان سیاسی، به تعبیر مارکس، حامل گورکن خویش یعنی طبقه کارگر است. بنابراین، جنبش اجتماعی طبقه کارگر به طور عینی ضد سرمایه است حتی اگر قادر نشده باشد که به این ضدیت شکل آگاهانه بدهد».

ج- تشکل مورد نظر آقای حکیمی با این که از خصلت ضد سرمایه‌داری برخوردار است اما هم با حزب کمونیست تفاوت دارد و هم با اتحادیه. آقای حکیمی در این باره می‌گوید "مرز این تشکل از یک سو با حزب کمونیست و از سوی دیگر با تریدیونیون‌های موجود مشخص می‌شود. تشکل کارگری ضد سرمایه‌داری حزب کمونیست نیست... اما این تشکل تریدیونیون هم نیست، زیرا با آن که از مبارزه صنفی-اقتصادی عزیمت می‌کند اما در ادامه حرکت خود از چارچوب سرمایه‌داری فراتر می‌رود. و برای الغای آن مبارزه می‌کند".

مشخصات بالا اساسی‌ترین خصلت‌های تشکل کارگری مورد نظر آقای حکیمی را روشن می‌کنند. این تشکل از ویژگی‌های دیگری برخوردار است که برخی جنبه حاشیه‌ای دارند و برخی به نحوی شکل‌گیری یا گسترش آن اشاره دارند. در رابطه با تشکل کارگری به مثابه جنبش اجتماعی علیه سرمایه‌داری چند ملاحظه وجود دارد.

اولاً این تنها شوراهای کارگران معطوف به قدرت نیستند که در دوران انقلاب شکل می‌گیرند بلکه شورای کنترل تولید و توزیع نیز در شرایط انقلابی و تکوین آنها بیانگر نوعی قدرت دوگانه در عرصه اقتصادی است. آیا آقای حکیمی یک نمونه از شورای کنترل سراغ دارد که در شرایط غیرانقلابی شکل گرفته باشد. اگر شرایط سال‌های 57 تا 59 که شرایط تولد شوراهای کنترل بر تولید در ایران بوده‌اند دوران انقلابی نبودند خصلت این دوران از چه مختصاتی برخوردار بوده است؟ به علاوه در شکل شورایی تشکل کارگری ماده‌ی خصوصی وجود ندارد که آن را به طور خود به خودی در برابر مخالفان آن واکسینه کند کفایت در این باره تجربه جنبش کارگری روسیه را مدنظر قرار دهیم. شوراهای کارگری روسیه در انقلاب 1917 در فاصله فوریه تا ژوئیه از دولت موقت بورژوایی حمایت به کرده بود یا شوراهای کارگری در انقلاب ایران با وجود تعرض به حریم سرمایه از رژیم برآمده از انقلاب بهمن پشتیبانی نمودند.

ثانیاً تشکل مورد نظر آقای حکیمی در کجا شکل گرفته و نمونه آن مشاهده شده است؟ آقای حکیمی از "سازمان شوالیه‌های کارگری امریکا" و "اتحادیه کارگران کره جنوبی" نام می‌برد. در رابطه با نمونه اول باید گفت که تشکل شوالیه‌های کارگری یا سلحشوران کار که در سال 1869 توسط یوریا استفنز خیاط برشکار فیلادلفیایی شکل گرفته بود، در ابتدا به شکل مخفی فعالیت می‌کرد و سپس با گسترش اعضای خود که در سال 1878 که به ده هزار عضو رسید پلاتفرمی ارائه کرد که برای

حشمت حسنی

خصلت‌بندی این تشکل از نقطه نظر بحث ما حائز اهمیت است. پلاتفرم این تشکل خواست‌های زیر را مطرح کرده بود: "حکمت به جای اعتصاب، هشت ساعت کار روزانه در هر جا که امکان‌پذیر باشد، پایان دادن به نظام کار پیمانی و کار اجباری محکومان داده‌گاه‌ها و کار بچه‌ها، تصویب قانون بهداشت و ایمنی، و دستمزد مساوی برای کار مساوی" (3). نگاهی به مواد پلاتفرم شوالیه‌های کار نشان می‌دهد که این مطالبات نمونه‌وارترین مضمون فعالیت اتحادیه‌ای است و همه اتحادیه‌های دنیا بر مبنای این خواست‌ها تشکیل شده‌اند. چرا این تشکل که برای بهبود وضعیت طبقه کارگر در چارچوب همین مناسبات موجود فعالیت می‌کرد یک تشکل ضد سرمایه‌داری محسوب شده است؟

نمونه کره جنوبی را مورد مطالعه قرار دهیم. الگزاندر ایروان در مقاله‌ای با عنوان "دستمزدهای واقعی و مبارزه طبقاتی در کره جنوبی" مبارزات کارگری و مطالبات آنان را چنین بر می‌شمارد: "تشکیل اتحادیه دموکراتیک کارگران، حداقل دستمزد، افزایش دستمزد، هشت ساعت کار در روز (ساعت کار روزانه در کره جنوبی هنوز یکی از طویل‌ترین ساعت کار کارگران در جهان است) پایان دادن به سرکوب وحشیانه پلیس، وضعیت بهتر کار و تامین درمانی." (4) یا همه می‌دانند که شورای اتحادیه‌های کارگری کره جنوبی که یک تشکل رزمنده به شمار می‌رود اساساً در چالش با مساله نقض قراردادهای جمعی و جایگزینی آن با "مناسبات فردی کار" بر آمد کرده است. این اتحادیه توانست دولت کره جنوبی را که قصد داشت قانون کار را به نفع سرمایه‌داران کره جنوبی تغییر دهد تا حد معینی به عقب نشینی وا دارد. همین چالش بر

سر قانون کار بود که کره جنوبی را به عرصه مبارزه طبقاتی آشکار تبدیل کرد. هو چول سون به درستی در مقاله‌ای تحت عنوان "شکوفایی دیرآمد جنبش کارگری کره جنوبی" مضمون مبارزه شورای اتحادیه‌های کارگری کره جنوبی را چنین بیان کرده است: "دولت کره جنوبی امیدوار بود که در زمینه مناسبات کار مشارکت جمعی دموکراتیک به روش غربی را به اجرا بگذارد، و برای این کار می‌خواست قانون کار جدید را با مشارکت و توافق کارگران و سرمایه تنظیم کند. (kctu) شورای اتحادیه‌های کارگری کره جنوبی، در واکنش خود اعلام کرد که حاضر به پذیرش "مناسبات فردی کار" نیست و از طرف دیگر سرمایه نیز با مناسبات جمعی کار جدید مخالفت کرد، به این ترتیب مضمون قانون کار جدید به عرصه یک مبارزه طبقاتی تمام عیار بدل شد". (5) مضمون مطالبات و خواست‌های شوالیه‌های کار و شورای اتحادیه‌های کارگری چه چیزی را نشان می‌دهد؟ نمونه‌های فوق نه تنها با مشخصات ساختار تشکیلی که آقای حکیمی تبلیغ می‌کند انطباق ندارد بلکه به خوبی نشان می‌دهند که اتحادیه‌های کارگری رزمنده می‌تواند شکل بگیرد و خصلت رزمنده و اعتراضی خود را علیه سرمایه‌داری حفظ کند و در سیستم سرمایه‌داری ادغام نگردد. نمونه‌های دیگر از این دست اتحادیه‌ها را می‌توان کوساتوی افریقای جنوبی یا سولیدارنوش لهستان نام برد. ثالثاً تشکل مورد نظر آقای حکیمی تشکیلی است که از مبارزه برای رفرم شروع می‌کند و به مبارزه ضد سرمایه‌داری فرا می‌روید. سؤال این است که فرارویی تشکل کارگری از مبارزه برای مطالبات رفاهی در

حشمت محسنی

چارچوب سیستم به مبارزه ضد سرمایه‌داری چگونه صورت می‌گیرد و یا در متن هر توازن قوایی تشکل کارگری می‌تواند هر مبارزه برای مطالبات رفاهی را به مبارزه ضد سرمایه‌داری ارتقاء دهد؟ دست یابی به خواست افزایش دستمزد، یا پرداخت به موقع آن، یا کاهش ساعت کار، یا مخالفت با زورگویی‌های سازمان تامین اجتماعی ضرورتاً، و بی واسطه در هر شرایطی مستلزم چالش با خود نظام سرمایه‌داری است؟ روشن است که بحث ما ناظر بر امکانات و توانایی‌های جنبش کارگری است و از آرزوها و بایدهای آن صحبت نمی‌کنیم. برخی از مدافعان جنبش کارگری به این سئوالات پاسخ مثبت می‌دهند و این امر را ممکن می‌دانند. مثلاً ناصر پایدار در این باره می‌گوید "طبقه کارگر تاریخاً و از همان جنینی‌ترین دوره‌های شکل‌گیری و ابراز وجود خود، علیه استثمار و ستمکشی و ادبار فرا رسته از وجود رابطه خرید و فروش نیروی کار فریاد سر داده است. مبارزه کارگران از اساس و در نقطه ظهور خود مبارزه‌ای ضد کار مزدی بوده است". (6)

چنان‌که مشاهده می‌کنیم ناصر پایدار نه تنها مدافع سرسخت و پیگیر تشکیلی از کارگران است که وظیفه مستقیم، بی واسطه و اساس آن مبارزه برای لغو کار مزدی است، بلکه معتقد است کارگران در "جنینی‌ترین دوره‌های شکل‌گیری" خود و اصلاً به لحاظ "تاریخی" این مبارزه را به پیش برده اند. از همین روست که او هیچ مبارزه‌ای را در سطوح دیگر از نبرد بین کار و سرمایه به رسمیت نمی‌شناسد و همه اشکال دیگر مبارزه را در خدمت بقای کارمزدی می‌پندارد. او معتقد است تفکیک مبارزه اقتصادی از مبارزه سیاسی، مبارزه خود انگیخته

از مبارزه سیاسی - حزبی در خدمت ادامه سلطه سرمایه بر کارگران قرار دارد. او در هر مبارزه صنفی- اقتصادی به خاطر تمایز کار با سرمایه اتوماتیک و فی نفسه لغو کار مزدی را مشاهده می‌کند. او مبارزه در سطح حداقل را بر نمی‌تابد و اگر هر مبارزه‌ای نتواند به سطح حداکثر دست یابد رفرمیستی، پوپولیستی، بورژوایی و انعکاس منافع بورژوایی در میان کارگران است. ناصر پایدار در رابطه با سطح توانایی جنبش کارگری هیچ لحظه، مرحله و دورانی را به رسمیت نمی‌شناسد. از نگاه او جنبش کارگری در هر لحظه، در هر زمان، در هر توازن قوای طبقاتی و در هر شرایطی تاریخی ظرفیت، و امکان مبارزه برای لغو کارمزدی برخوردار است. از نظر او جنبش کارگری صخره‌ای است یکدست، آماده نبرد، بدون هیچ گونه تخلخل و شکافی در میان لایه‌های کارگری، متحد و دارای انسجام آهنین بزخو کرده است که علیه سرمایه به نبرد تعیین کننده دست زند. این روایت از مبارزه کارگران با روایت مارکس تفاوت دارد. مارکس مراحل معینی را در مبارزه کارگران علیه سرمایه‌داری تشخیص می‌دهد و نتیجه نهایی مبارزه را با نقطه عزیمت آن محدود می‌کند. مارکس در مانیفست می‌گوید "پرولتاریا از مراحل مختلف رشد می‌گذرد. مبارزه او علیه بورژوازی با موجودیت‌اش آغاز می‌شود. در ابتدا کارگران یک کارخانه، سپس کارگران یک شاخه صنعتی در یک منطقه، علیه سرمایه‌داری که مستقیماً استثمارشان می‌کند مبارزه می‌کنند. آنان نه مناسبات بورژوایی تولید بلکه خود ابزارهای تولیدی را مورد حمله قرار می‌دهند، کالاهای

حشمت حسنی

رقابت‌کننده بیگانه را نابود می‌کنند، ماشین‌ها را می‌شکنند، کارخانه را آتش می‌زنند و در حسرت آن‌اند که موقعیت از دست رفته کارگر قرون وسطایی را بازیابند. در این مرحله، کارگران یک توده پراکنده در سراسر کشور و تکه پاره در نتیجه رقابت را تشکیل می‌دهند... اما با رشد صنعت، فقط شمار پرولتاریا نیست که افزایش می‌یابد، بلکه او در توده‌های بزرگ متراکم می‌شود؛ نیرویش فزونی می‌گیرد و خود نیز آن را بیش از پیش احساس می‌کند منافع و اوضاع معیشتی در درون پرولتاریا روز به روز همسان‌تر می‌شود... درگیری‌های کارگران منفرد با سرمایه‌داران منفرد، هر چه بیشتر خصلت درگیری‌های دو طبقه را به خود می‌گیرد. چنین است که کارگران شروع می‌کنند ائتلاف‌هایی (اتحادیه‌ها) را علیه سرمایه‌داران به وجود می‌آورند و در دفاع از مزد کارشان متحداً عمل کنند. آنان خودشان انجمن‌های دائمی تاسیس می‌کنند تا در خیزش‌های احتمالی، توشه و آذوقه‌ای داشته باشند. اینجا و آنجا هم مبارزه تبدیل به شورش می‌شود." (7)

شاید شناسایی مراحل مختلف رشد مبارزه کارگران توسط مارکس تا حدودی شماتیک باشد و نتوان این مراحل رشد را بر تجربه جنبش کارگری این یا آن کشور، عیناً انطباق داد. مثلاً کارگران کشور ما پس از تجربه شورای متحده در سالهای دهه بیست به مدت طولانی فاقد شکل اتحادیه‌ای چشمگیر بوده‌اند و در دوران انقلاب مستقیماً دست به تجربه ساختن شوراهای کارگری زده‌اند. اما در مقیاس بزرگ و در سطح تجربه عمومی جنبش کارگری بین‌المللی حرف مارکس صحت خود را ثابت کرده است.

برگردیم به بحث آقای حکیمی در باره رابطه مبارزه صنفی- اقتصادی با مبارزه ضد سرمایه‌داری. آقای حکیمی می‌گوید: "تشکل کارگری ضد سرمایه‌داری حزب کمونیست نیست ... اما این تشکل تریدیونیون هم نیست، زیرا با آن که از مبارزه صنفی- اقتصادی عزیمت می‌کند اما در ادامه حرکت خود از چارچوب سرمایه‌داری فراتر می‌رود. و برای الغای آن مبارزه می‌کند". در این تزه به نحو آشکاری مبارزه صنفی- اقتصادی کارگران بدون فرارویی آن به مبارزه ضد سرمایه‌داری انکار شده است. انکار تشکل اتحادیه‌ای و ضرورت سطح مبارزه صنفی- اقتصادی در چارچوب سرمایه‌داری با وجود صداقت و رادیکالیسمی که در اندیشه آقای حکیمی وجود دارد نتیجه‌ای جز کاهش دامنه حرکت کارگران، ابعاد تجمع آنان، و گستردگی و ژرفش نیروی طبقاتی‌شان در بر ندارد. استقلال مبارزه اقتصادی طبقه کارگر منطق و الزامات و امکاناتی دارد که نمی‌توان به آنها بی‌توجهی کرد. در مبارزه اقتصادی کارگران با همه تفاوت‌های فکری و قومی و جنسی و غیره که با هم دارند در نقطه تماس بی‌واسطه کار و سرمایه در مقابل سرمایه قرار می‌گیرند و بنابراین اشتراک منافع خود را مستقیماً در می‌یابند. مبارزه اقتصادی جایی است که کارگر راحت‌تر و سریع‌تر اولاً کارگر و مزدبگیر بودن خود را حس می‌کند و ثانیاً تقابل منافع خود را با سرمایه‌دار به عنوان طرف مقابل خود لمس می‌کند و ثالثاً اشتراک منافع خود را با دیگر کارگران مثل خود در می‌یابد. در واقع در سطح اقتصادی، کارگر بودن است که کارگر را به اتحاد با هم‌سنخ خود در تقابل با حریف وا می‌دارد. تردیدی نیست که

حشمت محسنی

مبارزه اقتصادی همان‌طور که امکاناتی برای اتحاد گسترده کارگران در بردارد از محدودیت‌هایی نیز برخوردار است زیرا پایه‌های تسلط سرمایه بر کار فقط در نقطه تماس بی‌واسطه کار با سرمایه قرار ندارد. سیستم تسلط سرمایه بر کارگر در سطوح مختلف تولید و بازتولید می‌شود. با توجه به این امکانات و نیز محدودیت‌ها است که ضرورت مبارزه در سطح اقتصادی لازم است اما کافی نیست. در سازمان‌یابی طبقه کارگر باید از مبارزه اقتصادی به نحو استفاده کرد بی‌آن که از محدودیت‌های آن ضرر ببینیم. در نگاه آقای حکیمی اما مبارزه در چارچوب سرمایه‌داری چون با محدودیت مواجه است متأسفانه ضرورت آن انکار می‌شود. در حالی که هیچ مبارزه‌ای به اندازه‌ی مبارزه اقتصادی نمی‌تواند ابعاد تجمع و اتحاد کارگران را چنین پر دامنه و گسترده سازد.

نظر آقای حکیمی در باره اتحادیه

آقای حکیمی در پیوند با اتحادیه یکرشته مسایل طرح کرده است که برخی از آنها به واقعیات تجربی اشاره دارد و برخی از آنها احکام کلی و عمومی‌اند. تا آنجا که آقای حکیمی به اهداف وزارت کار و توافق آن با مقاوله‌نامه‌های سازمان جهانی کار ناظر بر سازمان‌دهی یکسری از اتحادیه‌های دست ساز بر می‌گردد نمی‌توان با حکم صادره از

طرف او مخالف ورزید. تا آنجا که به نظر آقای حکیمی نسبت به تلاش دولتها و احزاب بورژوایی برای حاکم کردن سندیکالیسم و به طور کلی رفرمیسم بر سندیکاها نیز اشاره دارد نمی‌توان با این حکم او نیز موافقت نکرد و بر آن صحنه نگذاشت. اما آقای حکیمی از این واقعیات تجربی یک حکم کلی نظیر "جنبش کارگری یک چیز است و جنبش سندیکایی چیزی کاملاً دیگری، چیز یکسره مغایر و متضاد با ماهیت جنبش کارگری" صادر می‌کند که نمی‌توان با آن موافقت کرد و یا با آن مخالفت نورزید. اتحادیه تشکلی در میان انواع تشکلهای کارگری است که خصلت پایدار دارد و توده طبقه را در شرایط تسلط سرمایه، در وضعیت سرنگونی آن و حتی در دوران پس از کسب قدرت توسط کارگران سازمان می‌دهد. ضرورت مبارزه سیاسی-اقتصادی با خصلت ضدسرمایه‌داری‌اش تحت هیچ شرایطی نباید ضرورت مبارزه اتحادیه‌ای را منتفی سازد. هر مبارزه‌ای که در تراز بالاتری صورت می‌گیرد اگر نتواند اشکال پائین‌تر مبارزه را در خود جذب کند و در یک کل واحد ادغام نماید از غنا، عمق و گستردگی خود کاسته است. سازمان‌یابی به شکل اتحادیه‌ای محصول ابداع و اختراع این یا آن حزب سیاسی نیست بلکه نتیجه مبارزه خود طبقه کارگر در پهنای کره زمین و در طول زمانی دستکم 200 سال حیات جنبش کارگری است. اگر اشکال تشکلی کارگری را گروه‌های سیاسی ابداع نمی‌کنند بلکه آن را کشف می‌نمایند سئوایی که مخالفان اتحادیه از جمله آقای حکیمی باید به آن پاسخ دهند این است که چرا سازمان‌یابی به

حشمت حسنی

شکل اتحادیه، از غرب تا شرق از شمال تا جنوب در مسافت زمانی چنین طولانی رایج، عمومی و پایدار بوده است؟ باید به یاد داشته باشیم سندیکاها و اتحادیه‌ها همیشه، در همه زمان‌ها و در همه شرایط مبارزه طبقاتی حامل رفرمیسم نبوده‌اند و تاحدودی به عنوان "مکتب مبارزه طبقاتی" عمل کرده‌اند. آزادی اتحادیه‌ها تا دوران طولانی به عنوان یک حق به رسمیت شناخته نمی‌شده است. حتی روبسپیر پدر انقلاب کبیر فرانسه اتحادیه‌ها را ممنوع اعلام کرده بود. (8) اتحادیه‌ها تا مدت‌های طولانی از میان آتش و خون عبور کرده تا خود را تثبیت کرده‌اند. جنبش کارگری صرفاً برای اهداف انقلابی مبارزه نکرده است بلکه علاوه بر آن و بیشتر از آن برای بهبود وضعیت خود در چارچوب وضع موجود مبارزه کرده است و ظرف چنین مبارزه‌ای چیزی جز سندیکاها و اتحادیه‌ها نبوده‌اند. مراجعه به فاکت‌ها و واقعیات تجربی تنها این حکم را تأیید نمی‌کند بلکه به شدت حکم آقای حکیمی را مردود اعلام می‌کند. اگر نه بهتر است بیلان کار مبارزات کارگری از آغاز تاکنون را مورد مشاهده قرار دهیم تا حجم و وزن مبارزه برای اصلاحات و مبارزه برای دگرگونی بنیادی سیستم را مورد مقایسه قرار داد تا صحت حکم بالا ثابت شود.

البته در تفسیر از خصلت و جوهر مبارزات اتحادیه‌ای میان مارکسیست‌ها مناقشه وجود دارد و هر یک از گرایش‌ها بر روی نکته‌ای تأکید می‌ورزد. مثلاً ریچارد هایمن در رساله با ارزش خود به نام "مارکسیسم و جامعه‌شناسی اتحادیه‌های کارگری" با دنبال کردن رد پای

نظرات مارکس و انگلس در پیوند با اتحادیه معتقد است یک تفسیر خوشبینانه در آثار آنها وجود دارد: " از لحاظ تاریخی مارکس و انگلس برجسته‌ترین نمایندگان تفسیر خوشبینانه از اتحادیه کارگری بوده‌اند". هایمن نظرات مارکس و انگلس پیرامون اتحادیه را چنین جمع‌بندی می‌کند: " تکامل سرمایه‌داری صنعتی با گردآوری انبوهی شماری از کارگران پیش‌شرط‌های سازمان و تشکیلات جمعی را فراهم می‌آورد و محرومیت‌هایی را موجب می‌شود که کارگران را به اتحاد بر می‌انگیزد. این وحدت با فرارویی از رقابت در بازار کار، خود به خود ثبات سرمایه‌داری را به خطر می‌اندازد، آگاهی کارگران را رشد می‌دهد و شیوه‌های مبارزه را به آنها آموزش می‌دهد. دست آوردهای محدود اتحادیه‌ها، کارگران را به آغاز شکل‌های سیاسی فعالیت و سرانجام به چالش مستقیم با کل ساختار سلطه طبقاتی سوق می‌دهد." (9) هایمن با مطالعه نظرات افرادی نظیر لنین یا تروتسکی معتقد است " از زمان فوت مارکس و انگلس به بعد رشد اتحادیه‌گرایی در جامعه سرمایه‌داری صحت‌ت‌ز ساده‌ای را که آنها در نوشته‌های اولیه خود مطرح کرده بودند بیش‌تر زیر سؤال برد. و بدین طریق "تفسیر بدبینانه" میدان بیش‌تری پیدا کرده است. این امر در مرزبندی با اتحادیه‌ها پیرامون 3 نکته که در مکاتبات مارکس و انگلس وجود دارد قابل فهم است. این 3 نکته عبارت‌اند از این که:

1- اتحادیه‌های کارگری موجود نماینده کل طبقه کارگر نبودند

حشمت حسنی

2- رهبری طبقه کارگر انگلیس کاملاً به دست رهبران فاسد اتحادیه کارگری و مروجین آن افتاده است.

3- بورژوا شدن طبقه کارگر بریتانیا که حاصل موقعیت انحصاری سرمایه‌داری بریتانیا در اقتصاد جهان است.

هایمن اما معتقد است تجارب منفی عملکرد اتحادیه‌ها بعداً در نظرات مارکس و انگلس تغییراتی به وجود آورد اما آنها این تجارب منفی را "پویشی که استثناها تحت اوضاع و احوال معین و ویژه و به اصطلاح "محلی" پیش می‌آید" تلقی می‌کردند.

جان کلی نظرات مختلف مارکس و انگلس را با صورت‌بندی دیگری ارائه می‌کند و فراز و فرودهای نظری آنها را ناشی از "عدم موشکافی نظری" و توقف در سطح پدیداری و "نمودهای ظاهری" رویدادها و مبارزات جاری می‌داند. او می‌گوید: " مطالعه دقیق نوشته‌های مارکس و انگلس نشان می‌دهد که تجزیه و تحلیل آنها از اتحادیه‌گرایی مسیر ساده و مشخص خوشبینی انقلابی دهه چهل تا تجزیه و تحلیل انتقادی و حتی بدبینانه دهه هشتاد (دریپر 1978) را طی نکرد یعنی آن چه را که هایمن در سال 1971 تز "خوش‌بینانه" نامید." (10)

جان کلی معتقد است مارکس و انگلس "هرگز تئوری واحد و منسجمی در باره اتحادیه‌گرایی نداشته‌اند تا بتوانند در تجزیه و تحلیل خود طی فراز و نشیب مبارزه طبقاتی نظریه مشخصی را بسط دهند". او معتقد است "اگر مارکس و انگلس دارای چنین تئوری‌ای بودند انتظار نداشتیم که تجزیه و تحلیل آنها از عملکردها و مبارزات اتحادیه کارگری طی دوران رزمندگی و سکون چنین فراز و فرود چشم‌گیری داشته باشد." او

علت این امر را در این جا جستجو می‌کند که "مارکس و انگلس در بررسی اتحادیه‌گرایی" فاقد موشکافی نظری" بوده‌اند و در عوض این "نمودهای ظاهری" رویدادها و مبارزات جاری است که در نوشته‌های آن‌ها جایگاه ویژه دارد".

تونی کلیف در بررسی اتحادیه‌ها از زاویه دیگری به مساله می‌پردازد. او معتقد است که هایمن تفاوت نظرات مارکس دهه چهل و شصت یا عقاید لنین را "خوب توضیح نداده" است. او در نقد نظر هایمن می‌گوید: "هایمن نگرش‌های مارکسیست‌هایی چون مارکس و لنین و تروتسکی را یا "خوش‌بینانه" یا "بدبینانه" می‌داند. اما به توضیح مربوط به تفاوت مارکس در 1848 یا دهه شصت که به تحول خود مبارزه طبقاتی مربوط است نمی‌پردازد. در سال 1848 اتحادیه‌های کارگری بریتانیا بقای نظام سرمایه‌داری را تهدید می‌کردند. این امر اما در دهه شصت صادق نبود. این دگرگونی به خصلت اساسی یا روشنفکرانه مارکس مربوط نمی‌شد، بلکه ریشه در خودآگاهی و توانمندی مبارزاتی طبقه داشت. همین مساله است که به ماهیت اتحادیه‌های کارگری را تعیین می‌کند". (11) چنان‌که مشاهده می‌کنیم در مورد نقش، وظایف و خصلت‌بندی اتحادیه‌های کارگری نظرات متنوعی در میان مارکسیست‌ها وجود دارد. اگر این صورت‌بندی‌های متنوع بخش قابل توجهی از واقعیت اتحادیه‌های کارگری را نشان می‌دهند سؤال این است که این درک از اتحادیه که برای آن وظایف و عملکرد ثابتی قائل است و در واقع به آن همچون ارگانی فراتاریخی می‌نگرد از کجا آمده و معضل این روایت از اتحادیه کجا نهفته است؟

حشمت حسنی

به نظر من اشکال اساسی این نگاه و روایت از اتحادیه در پیش فرض آن نهفته است. در این روایت از مساله، مضمون فعالیت اتحادیه در هر شرایط و لحظه از مبارزه طبقاتی یک امر ثابت و تغییرناپذیر است و عوامل موثر در هر موقعیت مشخص از مبارزه طبقاتی نقشی در آن ایفا نمی‌کند. گاهی به جایگاه و سیر حرکت اتحادیه‌ها در مقاطع و در کشورهای مختلف نشان می‌دهد که ما نه با یک روایت و یک نقش و کارکرد از اتحادیه مواجه ایم بلکه بر عکس با تنوع اتحادیه‌ها و کارکردهای گوناگون آن روبه‌رو هستیم. ریچارد هایمن در بررسی عمومی از مختصات اتحادیه‌ها در کشورهای مختلف 3 نگاه و روایت را صورت‌بندی می‌کند که بسیار روشن‌گر است.

نگاه اول اتحادیه را ارگانی تلقی می‌کند که برای بهبود فروش نیروی کار مبارزه می‌کند. مدافعان این نگاه از اتحادیه مارکس، سیدنی وب و لنین هستند.

نگاه دوم اتحادیه را ارگانی تلقی کرده که در پیشبرد مبارزه طبقاتی نقش ایفا می‌کند. در این نگاه افزایش دستمزد و یا کاهش ساعات کار اهمیت اساسی ندارد، بلکه اهمیت اتحادیه در آن است که به مثابه "مکتب مبارزه طبقاتی" به امر خودرہانی کارگران یاری می‌رساند و بنابراین اهمیت سیاسی اخلاقی آن مد نظر قرار می‌گیرد. روایت انگلس در مقطعی به این نگاه از اتحادیه نزدیک است و تجربه اتحادیه‌های کارگری انگلیس در اوان پیدایش آن بیشتر مد نظر است.

نگاه سوم اتحادیه را نهادی در جامعه می‌انگارد و هدف اساسی آن ادغام و انتگره شدن کارگران در سیستم است.

هایمن پس از بر شماری این روایتها از اتحادیه بر این نکته نغز و مهم تاکید می‌گذارد که این سه کارکرد جدا از هم نیستند و در تجربه واقعی مولفه‌های مزبور به یکدیگر نیز تبدیل می‌گردند. او معتقد است این امر که کدامیک از مولفه‌های بالا یعنی اتحادیه به مثابه ارگانی که کارگران را در جامعه ادغام می‌کند، یا ارگانی که برای بهبود فروش نیروی کار در بازار مبارزه می‌کند؛ و یا به مثابه ارگانی در خدمت مبارزه طبقاتی عمل می‌کند به تاریخ، شرایط مبارزه و فاکتورهای دیگر آن جامعه بستگی دارد. مثلاً اتحادیه‌های کارگری آلمان بین ارگانی در بازار کار برای بهبود فروش نیروی کار عمل می‌کند و هدف با نهادی عنوان ارگانی که در جامعه مدنی نقش ایفا می‌کند و هدف ادغام کارگران در سیستم را دنبال می‌کند در حرکت است. اتحادیه‌های کارگری ایتالیا بین ارگانی که از جامعه برآمده و به عنوان ارگانی که در راستای مبارزه طبقاتی عمل می‌کنند بیشتر مشاهده می‌شود. اتحادیه‌های کارگری انگلیس در اوان پیدایش خود بین ارگانی برای بهبود فروش نیروی کار در بازار و ارگانی که در خدمت مبارزه طبقاتی است بیشتر ایفای نقش کرده است. اما از سال‌های 70 به سمت مدل آلمانی حرکت کرده است.

مدل‌های هایمن نشان می‌دهد که ما نه با یک مدل از اتحادیه بلکه با مدل‌های متعددی از اتحادیه مواجه هستیم. او با ترسیم مخروط زیر این مساله را نشان می‌دهد. (11)

جامعه

حشمت حسنی

طبقه ----- بازار

مخروط هایمن چند نکته را روشن می‌سازد. با هر تفسیر از مساله که موافق باشیم نمی‌توانیم تحول و دگرگونی در نقش و کارکرد اتحادیه‌ها را مورد انکار قرار دهیم. اتحادیه‌ها ظرف ثابتی نیستند. در این یا آن کشور، در این یا آن مرحله از مبارزه طبقاتی ... با هم فرق دارند. بنابراین

الف: تعریف یک کارکرد معین برای اتحادیه و تلقی آن همچون امری فراتاریخی و خارج از زمان و مکان با تجربه واقعی و عینی خود اتحادیه‌ها ناسازگار است.

ب- اتحادیه‌ها بنا به ضرورتی که در میدان مبارزه پیدا می‌شود بین سه کارکرد اصلی خود یعنی ارگانی برای بهبود فروش نیروی کار، به عنوان ارگانی در خدمت مبارزه طبقاتی و به مثابه نهادی از جامعه مدنی نقش ایفا می‌کنند. به علاوه منطق مبارزه آن‌ها را وادار می‌کند که گاهی اوقات با جنبش زنان یا جنبش رنگین پوستان ائتلاف کنند.

ج- در کشورهایی که دارای رژیم‌های استبدادی‌اند عملکرد اتحادیه‌ها نشان می‌دهد که مبارزه کارگران از خواست‌های اقتصادی به سمت خواست‌های سیاسی گذر می‌کند اما هر چه نظام دموکراتیک گسترش پیدا می‌کند اتحادیه‌ها در سیستم بیشتر ادغام می‌شوند.

د- اتحادیه‌ها کارگران را به مثابه "فروشنده نیروی کار" یا به قول گرامشی "اتحادیه، کارگران را نه به عنوان تولیدکنندگان بلکه به عنوان مزدبگیران متشکل می‌کند" (12) این خصلت اساسی اتحادیه است، اما همین امر در کوران مبارزه طبقاتی می‌تواند سرمایه را مورد چالش

قرار دهد. این خصلت از اتحادیه را ارنست مندل به درستی چنین صورتبندی کرده است "اتحادیه‌ها در اصل خواهان لغو استثمار و براندازی سیستم سرمایه‌داری نیستند، بلکه تنها استثمار را برای توده مزدبگیر، قابل تحمل می‌سازند. آن‌ها خواهان الغای کارمزدی نیستند، بلکه برای افزایش دستمزد و حقوق کارگران مبارزه می‌کنند. اما در عین حال، اتحادیه‌ها با نظام سرمایه‌داری هم‌ساز هم نیستند. آن‌ها از کاهش دستمزدهای واقعی جلوگیری می‌کنند و از نوسانات مساعد عرضه تقاضای نیروی کار در بازار کار برای افزایش قیمت بازاری این کالا حداقل به طور دوره‌ای و تحت شرایط معینی استفاده می‌کنند، تا برای توده متشکل طبقه کارگر این امکان را فراهم می‌سازند که از مصرف و نیازهای حداقل فراتر رفته و بدین ترتیب سازمان طبقاتی، آگاهی طبقاتی و رشد اعتماد به نفس در سطح وسیع‌تری به وجود آید و پیش‌شرط‌های مبارزه برای براندازی نظام مهیا شود" (13) به نظر می‌رسد فرمول مندل حق مطلب را به خوبی ادا کرده باشد. ذ- در کشوری که بر پائی یک اتحادیه مستقل از میان آتش و خون می‌گذرد برجسته کردن ادغام آن در سیستم سرمایه‌داری و استنتاج رفورمیسم آن چقدر می‌تواند محلی از اعراب داشته باشد.

به طور کلی فلسفه وجودی اتحادیه‌های کارگری را در چند محور می‌توان خلاصه کرد:

الف: اتحادیه‌ها تلاش می‌کنند که از رقابت میان کارگران برای فروش نیروی کار خود در برابر سرمایه‌داران جلوگیری به عمل آورد.

25

حشمت محسنی

ب: اتحادیه‌ها کارگران را در مبارزه برای افزایش دستمزد و کاهش ساعات کار متحد سازد.

ج: اتحادیه‌ها تلاش می‌کند کارگران را به مثابه فروشنندگان نیروی کار سازمان دهد و زیربنای اولیه اتحاد طبقاتی را در میان کارگران فراهم سازد.

د: سازمان‌یابی به شکل اتحادیه مساوی با خودرئانی طبقه کارگر نیست اما بدون مبارزه در سطح اقتصادی امر خودرئانی کارگران ناممکن است بنابراین اتحاد طبقاتی بدون مبارزه روزمره، بی‌واسطه با سرمایه در عرصه اقتصادی اصلاً شکل نمی‌گیرد.

نکته دیگری که باید توجه داشته باشیم این است که در نگاه آقای حکیمی مبارزه سندیکایی با سندیکالیسم مترادف و یکی انگاشته شده است. سندیکالیسم به گرایشی اطلاق می‌شود که مبارزه سندیکایی را برای بهبود جزئی، موقت، و در چارچوب نظم موجود ایده‌آلیزه می‌کند و از هرگونه درگیری با مناسبات موجود تن می‌زند در حالی که سازمان‌یابی سندیکایی توان مبارزاتی‌شان کارگران را افزایش می‌دهد و در برابر سرمایه آن‌ها را متحد می‌سازد.

و بالاخره باید به نگاه آقای حکیمی به اتحادیه کارگری در کشورهای دیگر هر چند کوتاه اشاره کرد. آقای حکیمی در باره اتحادیه‌های کارگری اروپا می‌گوید «با استناد به موضع‌گیری اتحادیه‌های کارگری اروپا به این نتیجه رسیدم که اکثر اتحادیه‌های کارگری موجود ابزارهای مناسبی برای مبارزه با جنگ و سرمایه‌داری نیستند». واقعیت این است که در پیوند با مساله جنگ و مساله مشخص عراق اگر

اتحادیه‌ها نیروی اصلی مخالفت در مبارزه علیه سیاست‌های بوش نبودند دستکم یکی از نیروهای اصلی مخالفت با آن به شمار می‌رفتند. به علاوه هم اکنون 4 اتحادیه بزرگ اروپا یعنی TUC انگلستان، DGB آلمان، CGL ایتالیا و CGT فرانسه در برابر جهت‌گیری ضد اجتماعی تونی بلر، شرودر، شیراک و برلسکونی دارند مقاومت می‌کنند. ممکن است کارگران در این جا یا آن جا حرکات رادیکالی صورت دهند اما با قاطعیت می‌توان گفت که کارگران غیر سندیکالیزه ناتوان‌ترند و به خاکی‌های آخر عقب رانده می‌شوند.

درک آقای حکیمی از استقلال تشکل کارگری

آقای حکیمی در پیوند با مساله استقلال تشکل کارگری می‌گوید " یک ویژگی مهم این تشکل آن است که تقسیم بندی غیر طبقاتی تشکل‌های کارگری به "مستقل" و "وابسته" را منتفی می‌کند. در این تقسیم‌بندی، مفهوم "استقلال" به معنی عدم وابستگی تشکل کارگری به طبقه سرمایه‌دار و دولت حامی آن نیست، بلکه فقط عدم وابستگی به دولت را شامل می‌شود. به سخن دیگر، در این تقسیم‌بندی آن چه مردود قلمداد می‌شود صرفاً وابستگی به دولت و وابستگی به احزاب طبقه سرمایه‌داری مردود نیست. حال آن که از قضا ضعف اساس اکثر تشکل‌های کارگری موجود به ویژه در دنیای سرمایه‌داری پیشرفته وابستگی آن‌ها به احزاب مدافع سرمایه‌داری است. خصلت سرمایه‌ستیز تشکل کارگری ضد

27

حشمت محسنی

سرمایه‌داری علاوه بر وابستگی به دولت این وابستگی را نیز منتفی می‌کند."

در نگاه و روایت آقای حکیمی از استقلال تشکل کارگری و مرزبندی با درک‌های معینی از استقلال یک حلقه مفقوده وجود دارد که در آن معلوم نیست مخاطب بحث چه کسانی هستند. معه‌ذا در این جا دو نکته طرح شده است. اول اینکه معیار "مستقل" و "وابسته" بودن تشکل کارگری به عنوان یک معیار غیرطبقاتی مورد نقد قرار گرفته است. دوم اینکه به نظر آقای حکیمی خصلت طبقاتی تشکل کارگری در گرو استقلال آن از احزاب مدافع سرمایه‌داری است. بگذارید از نکته اول شروع کنیم.

یک تشکل کارگری با خصلت استقلال از دولت و احزاب چرا یک تشکل طبقاتی نیست؟ چرا صفت‌های "مستقل" و "وابسته" یک معیار غیر طبقاتی‌اند؟ اگر یک اتحادیه مستقل از منافع صرفاً بی واسطه، روزمره و آنی اقتصادی کارگران دفاع کند چرا یک تشکل غیرطبقاتی محسوب می‌شود؟ به چه دلیل این اتحادیه یکی از نهادهای طبقه کارگر نیست؟ چرا باید در اساسنامه این اتحادیه فعالیت کارگران مدافع احزاب بورژوایی در میان کارگران ممنوع اعلام شود تا آنگاه به یک تشکل طبقاتی تبدیل شود؟ به کدامین دلیل تشکل وابسته به یک حزب چپ لزوماً سیاست ضدسرمایه‌داری اتخاذ می‌کند؟ مثلاً CGT فرانسه که زیر نفوذ حزب کمونیست فرانسه قرار دارد و به احزاب بورژوایی وابسته نیست آیا لزوماً سیاست طبقاتی مخالف طبقه بورژوا اتحاد می‌کند. به علاوه با ممنوع کردن فعالیت احزاب بورژوایی در میان تشکل کارگری چه تضمینی وجود دارد که کارگران غیرحزبی و منفرد در برابر افکار بورژوایی

واکسینه باشند. چگونه می‌توان کارگران دارای افکار غیربورژوایی را از کارگران دارای افکار بورژوایی تفکیک کرد؟ به علاوه هر فردکارگر نیز در حوزه‌هایی افکار بورژوایی دارد و در حوزه‌های دیگر ضد آن. به نظر می‌رسد آقای حکیمی تشکلی را مستقل می‌داند که طرفداران احزاب بورژوایی در آن نباشند و از وابستگی به احزاب مدافع سرمایه‌داری برحذر باشد. تردیدی نیست که یک تشکل مستقل کارگری نمی‌تواند از احزاب بورژوایی مستقل نباشد و هر نوع وابستگی به احزاب بورژوایی قبل از هر چیز استقلال تشکل کارگری را نقض می‌کند. اما سؤال این است چرا آقای حکیمی در بحث استقلال تشکل کارگری نسبت به احزاب غیر بورژوایی چیزی نمی‌گوید؟ آیا این سکوت به معنای این است که آقای حکیمی وابستگی تشکل‌های کارگری به احزاب چپ را می‌پذیرد؟ اگر پاسخ آقای حکیمی به سؤال فوق مثبت باشد آنگاه معنای استقلال تشکل کارگری کدام است؟

به نظر من استقلال تشکل کارگری قبل از هر چیز به معنای این است که این تشکل وابسته به هیچ دولتی نباشد و به "تسمه نقاله" هیچ حزب سیاسی از جمله احزاب چپ نیز بدل نشود، هر چند با فعالیت کارگران طرفدار احزاب سیاسی در درون تشکل مخالفتی نباید وجود داشته باشد. تشکل مستقل، تشکلی است که به توده‌های تشکیل دهنده آن حساب پس می‌دهد و در برابر آنها پاسخگو است. تشکل مستقل، تشکلی است که اساساً به توده‌های کارگر تکیه می‌کند و اقتدار خود را نه از احزاب بلکه از توده‌های تشکیل دهنده آن کسب می‌کند. تشکل مستقل تشکلی است

29

حشمت حسینی

که نه احزاب بلکه کارگران آن را به وجود می‌آورند و آن را هدایت و رهبری می‌کنند و برای تداوم فعالیت آن تصمیم می‌گیرند. تشکل مستقل، تشکلی است که مکانیزم درونی فعالیت آن از اتوریته سیاسی- حقوقی دولتها و احزاب آزاد است و تنها اراده کارگران را نمایندگی و بیان می‌کند.

به درجه‌ای که یک تشکل از مختصات بالا برخوردار می‌شود بیشتر استقلال طبقاتی خود را به نمایش می‌گذارد. باید به یاد داشته باشیم که انگلس حتی استقلال طبقه کارگر در برابر نمایندگان و کارمندان ویژه خود را نیز مورد تاکید قرار می‌داد. به این دلیل ساده که اگر وکیل از طرف موکل خود قابل عزل نباشد کم‌کم به ارباب موکل خود تبدیل می‌شود. او در این باره می‌گوید: "طبقه کارگر می‌باید... در مقابل نمایندگان و کارمندان ویژه خود مصونیت داشته باشد، می‌باید آنها را بدون استثناء در هر زمان قابل انفصال اعلام کند." (14) اگر این تاکیدات را بپذیریم باید قبول کنیم که استقلال تشکل کارگری از دولت، از احزاب، از طبقه بورژوا در یک سطح قرار ندارند و به عبارت بهتر در طول هم قرار دارند. هر چه یک تشکل در سطح سیاسی خود را از اتوریته دولت و احزاب سیاسی مستقل نگه دارد زمینه عینی مساعدی پیدا می‌کند که در سطح اقتصادی از سلطه طبقاتی بورژوازی مستقل گردد.

به علاوه استقلال تشکل کارگری از احزاب بورژوایی و "وابسته" بودن آن به احزاب چپ سطوح مختلف سازمان‌یابی کارگران را مختل می‌سازد. اعضای تشکل کارگری از اعضای احزاب چپ متفاوت‌اند، دامنه اعضای

تشکلهای کارگری از اعضای احزاب به مراتب گسترده‌ترند و منطق و انگیزه فعالیت و مبارزه آنها نیز با هم فرق دارند. (15)

سئوالبی که مطرح است این است که از نظر آقای حکیمی ارگان‌های درون تشکل کارگری چگونه تعیین می‌شود، نقش احزاب چپ در پیوند با این مساله کدام است؟ آیا نهادهای رهبری این تشکل را کارگران انتخاب می‌کنند یا حزبی که مدافع این تشکل است؟ مالیه و حق عضویت آن را چه نهادی کنترل می‌کند؟ کارگران عضو تشکل یا احزاب چپ؟ به طور کلی نسبت و رابطه احزاب غیربورژوایی با تشکل کارگری چه مختصاتی دارد؟ نفوذ احزاب بیشتر خصلت معنوی، اخلاقی و با ارائه راهبردهای صحیح مشخص می‌شود یا با مکانیزم اداری- حقوقی تامین می‌گردد؟

در طرح آقای حکیمی ابهام، سوء تفاهم و ناگفتنی‌های معینی وجود دارد که این سئوالات را ایجاد می‌کند. بی‌تردید پاسخ به این سئوالات و سئوالات دیگر زمینه مساعدی برای بحث بیشتر و زمینه تفاهم را فراهم می‌آورد.

منابع:

- 1- محسن حکیمی - سخنرانی در پالتاک ، اتاق شبکه همبستگی کارگری.
- 2- محسن حکیمی- سندیکا بی بدیل نیست - روزنامه شرق.
- 3- میلتون ملترز- نان و گل‌های سرخ- کیومرث پریانی - ص 84.

31

حشمت حسنی

- 4- الگزاندر ایروان - دستمزدهای واقعی و مبارزه طبقاتی در کره جنوبی- نگاه نو، شماره 3، ص 122.
- 5- هو چول سون- شکوفایی دیرآمد جنبش کارگری کره جنوبی- راه کارگر، شماره 165، ص 46.
- 6- ناصر پایدار - " م. م. رازی و نقد نظرات محسن حکیمی"- ص 1.
- 7- کارل مارکس - فردریک انگلس- مانیفست حزب کمونیست- ترجمه شهاب برهان، ص 3-52.
- 8- در فرانسه با " قانون لوشاپلیه که در چهاردهم ژوئن سال 1791 تنها دو سال پس از انقلاب کبیر فرانسه - به تصویب رسانید، هر نوع تجمع کارگری را ممنوع کرد و بر طبق مواد 414 تا 614 قوانین جزائی هر نوع تصمیم‌گیری و نیز انتخاب رئیس و منشی توسط تشکلهای کارگری قدغن شد و ماموران حکومتی نیز اجازه نداشتند شکایات تشکلهای کارگری را بپذیرند. این قانون ضد اتحادیه‌ای با قانون دهم آپریل سال 1834 بیش از پیش تقویت شد. فرانتس نویمان، اتحادیه، دمکراسی، دیکتاتوری، ج. ریاحی نشر بیدار ص 12.
- 9- ریچارد هایمن، مارکسیسم و جامعه‌شناسی اتحادیه‌های کارگری" ج. ریاحی، بیدار شماره 7، ص 13 و 14.
- 10- جان کلی، "مارکس و انگلس: اتحادیه کارگری به مثابه عامل انقلابی"، ج. ریاحی، بیدار شماره 7، ص 87.
- 11- تونی کلیف، مارکسیسم، بوروکراسی و اتحادیه کارگری، مترجم ج. ریاحی، بیدار شماره 7، ص 116.

12- آنتونیو گرامشی، شوراهاى کارگری ، مترجم رهرو، ص 63.

13- ارنست مندل، «آیا اتحادیه‌ها با سیستم سرمایه داری هم سازند؟» مترجم م. آرين، بيدار شماره 7، ص 140. پرى اندرسن نيز مانند ارنست مندل رابطه ديالکتیکی اتحاديه و جامعه سرمایه‌داری را به نحو احسن تشریح کرده است "اتحادیه‌های کارگری هم اپوزیسیون سرمایه‌داری و هم جزئی از آن‌اند چرا که با درخواست‌های مربوط به دستمزد، هم در مقابل توزیع نابرابر درآمد تعیین شده در جامعه مقاومت می‌کنند و هم با موجودیت خود، اصل توزیع نابرابر را صحنه می‌گذارند که این خود مخالفت مدیریت را به مثابه عنصری مکمل در برابر خود دارد... درجه تشریح مساعی رهبران اتحادیه کارگری هر چه باشد، وجود اتحادیه عملاً نشان‌دهنده اختلاف غیر قابل حل بین سرمایه و کار در جامعه مبتنی بر بازار است. اتحادیه کارگری نشان‌دهنده امتناع طبقه کارگر از یکی شدن جامعه سرمایه‌داری و عمل کردن بر طبق شرایط آن است. اتحادیه‌های کارگری به این ترتیب همه جا موجب آگاهی طبقه کارگر می‌شوند یعنی توجه به هویت مجزای پرولتاریا به مثابه یک نیروی اجتماعی با منافع مشترک خود در جامعه. این امر البته مانند آگاهی سوسیالیستی نیست یعنی قصور و اراده هژمونیک ایجاد نظم اجتماعی جدید که تنها یک حزب انقلابی می‌تواند به وجود آورد. اما این امر یک مرحله ضروری در راستای رسیدن به این هدف است". از مقاله "محدودیت‌ها و امکانات فعالیت اتحادیه کارگری" پرى اندرسن به نقل از بيدار شماره 7 ، صص 41 و 42.

33

حشمت محسنی

14- انگس، مقدمه بر جنگ داخلی در فرانسه.

15- برای توضیح مفصل این مساله و رابطه سه سطح از مبارزه اقتصادی سیاسی و نظری خواننده علاقه‌مند می‌تواند به مقاله من به نام دفاع از شکل مستقل کارگری در نشریه راه کارگر مراجعه کند.